

نقد و بررسی نظریه ضد اخلاقی نیچه

زاهده فخرالدین^۱، خدیجه تبریزی^۲

چکیده

نیچه فیلسوف آلمانی از تأثیرگذاران در فلسفه و فرهنگ غرب است. از میان تفکرات او دیدگاه اخلاقی او بسیار مهم است. نیچه اخلاق دینی را نقد می‌کند. او تعالیم مسیحیت را مخالف طبیعت انسانی می‌داند. در نظر او آنچه که ارزش تلقی می‌شود، قدرت است و هدف زندگی انسان کسب قدرت بیشتر و ظهور ابرمرد است. در نظر او سجایای اخلاق دینی باعث سرکوب شخصیت انسان می‌شود و انسان را وارد وادی بردگی می‌کند. او بر وجود دو نوع اخلاق تأکید می‌کند: یکی اخلاق بردگان و دیگری اخلاق سروران. بردگان حقوق کمتری نسبت به سروران دارند و فقط وسیله‌ای برای رشد و پیشرفت سرداران هستند. این نظریه از نظر علمی مردود است و نقدهایی بر آن وارد شده است مانند نگاه افراطی او به قدرت، مقایسه اخلاق انسانی با طبیعت بی‌جان، کاستن شأن انسانی، تعمیم تعالیم انحرافی مسیحیت به تمام ادیان، انکار آخرت، تقابل جسم و روح، نسبت‌گرایی، تفاوت اخلاق هنجاری و اخلاق نیچه‌ای، عدم تمیز افتادگی و خصوع، اشکالات ابرمرد و درنهایت، ناسازگاری با عقل.

واژگان کلیدی: نظریه اخلاقی نیچه، اخلاق نیچه‌ای، نقد اخلاق نیچه، اخلاق

بردگی، ابرمرد نیچه.

۱. مقدمه

فریدریش ویلهلم نیچه ۱۸۴۴ نویسنده، فیلسوف، موسیقی‌دان، شاعر و یکی از دانشمندان بزرگ آلمانی است که در قرن بیستم تأثیرات فراوانی در فرهنگ و فلسفه غرب گذاشته است. تاکنون هیچ فیلسوف یا

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ﷺ العالمیه، پاکستان.

۲. استادیار کلام جدید گرایش فلسفه دین و مسائل جدید کلامی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ﷺ

نویسنده غربی نیست که از افکار و تعالیم او بی‌تأثیر بوده باشد. نیچه در ابعاد مختلف فلسفه نظریه‌پردازی کرده است، اما از میان تفکرات او اخلاق اهمیت بیشتری داشته است. دیدگاه اخلاقی او با محوریت انسان برتر و قدرت‌طلبی معروف شده است. نیچه و افکارش با وجود طرفداران زیاد، منتقدان زیادی هم دارد. بیش‌تر منتقدین او نظریه اخلاقی او را نقد می‌کنند؛ یعنی دیدگاهی که تمام ارزش‌های انسانی را زیر سؤال می‌برد و ضد دین و دین‌داری است. با توجه به اهمیت و جایگاه نیچه، کتاب‌های فراوانی با محوریت اخلاق نیچه نگارش شده است و در آثار بسیاری هم نقدهایی بر این نظریه وارد شده است. همچنین مقالات فراوانی هم در این زمینه یافت می‌شود. مقاله حاضر مبانی و محورهای اخلاق نیچه، علت و سرچشمه بروز تفکرات او و مبانی اخلاق وی را نقد و بررسی می‌کند.

۲. نظریه اخلاقی نیچه

نیچه از فیلسوفانی است که اخلاق دینی را نقد می‌کند. از نظر او بین دین و اخلاق رابطه تباین برقرار است و اخلاق دینی ضدارزش است. او انسان قدرتمند را انسانی اخلاقی می‌داند. دیدگاه اخلاقی نیچه با محوریت ابرمرد است. او تلاش می‌کند با نقد فلسفه‌های پیش از خود بستر لازم برای ساختن انسان مورد نظر خود را فراهم کند. اندیشه نیچه از محورهای مانند اخلاق بردگی و سروری، ترجیح جسم بر جان، انگار جهان آخرت و... تشکیل شده است.

۱-۲. تاریخچه تولد نظریه اخلاقی نیچه

علت اصلی و سرچشمه پیدایش چنین تفکری در نیچه مقابله و واکنش به دین‌داری افراطی مسیحی و کلیسا بود؛ کلیسایی که تمام غرایز طبیعی انسان را سرکوب می‌کرد و به افراط روی آورده بود. نیچه معتقد بود که این غرایز طبیعی مثل میل و شهوت در فطرت انسانی نهاده شده است و نباید با آن مقابله کرد. همین امر باعث تنفرو دین‌گریزی نیچه شد. نیچه‌ای که پدر و اجدادش همگی روحانی کلیسا بودند. (رک، استرن، فولادوند، ۱۳۸۷، ص ۴۶) نیچه وقتی در مدرسه معروف پفورتا تحصیل می‌کرد سخت تحت تأثیر نقد تاریخی کتاب مقدس قرار گرفت. این آغاز مسیحیت‌گریزی او بود که بعدها باعث مسیحیت‌ستیزی او شد (رک، فرنسل، ۱۳۹۰، ص ۱۶). نیچه نخستین متفکری است که اخلاق را

همچون مسئله تاریخی و روان‌شناسی مطرح کرد و به تمام کوشش‌های فیلسوفانه برای یافتن قانون جهانگیر اخلاقی و به‌ویژه به اخلاق مدرن که خود را درعین حال در اوج اخلاق انسانی تصور کرد، خندید (کردفیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۴).

هیچ‌یک از آثار نیچه را نمی‌توان یافت مگر اینکه درباره اخلاق سخن گفته باشد. او دو کتاب *فراسوی نیک و بد* و *تبارشناسی اخلاق* را به‌طور مستقل به بحث اخلاق نسبت داده است. وی در سال ۱۸۸۱ کتابی با عنوان *سپیده‌دم* با موضوع اندیشه‌هایی درباره پیش‌داوری‌های اخلاقی منتشر کرد. در این کتاب مبارزه‌اش با مسیحیت و به قول خودش با ضد اخلاق را شروع می‌کند و وارد کشمکش با اخلاق مسیحی می‌شود. (کردفیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۲۰) پس از آن، زرتشت نیچه متولد می‌شود. او تصمیم می‌گیرد افکار و اندیشه‌های خود را از زبان پیامبر شرقی بیان کند. پیامبری که آموزه‌های او هیچ‌سختی با اندیشه‌های ملحدانه و اخلاق ستیزانه نیچه نداشت. او از زرتشت فقط برای بیان اندیشه‌های خود استفاده می‌کند و مفاهیمی مثل ابرمرد، نفی اخلاق سنتی، نفی دین و غیره را بیان می‌کند و کتابی با عنوان *چنین گفت زرتشت* را پدید می‌آورد و در آن اخلاق دینی را نقد می‌کند.

نیچه در آهنگ‌سازی و موسیقی مهارت داشت و تلاش کرد که آن را به روش فلسفی و ادبی به دنیای غرب ارائه دهد و به یاری هنر، اخلاق مسیحیت را نقد کند. او اینها را در کتاب *زایش تراژدی و حکمت شادان* شروع کرد و در *تبارشناسی اخلاق* و *دجال* به سرانجام رساند (اسکندری جو، ۱۳۸۹، ص ۴۳).

وی قبل از نگارش *تبارشناسی اخلاق* در نگارش کتاب *منشأ مفاهیم اخلاقی* به دوستش دکتر پیل ری یاری می‌دهد و در آن کتاب، آموزه‌های ارزشی و اخلاق سنتی خدامحوری و آموزه‌های ارزشی و اخلاق مدرن انسان‌محوری را به‌صورت تطبیقی مورد پژوهش قرار می‌دهد، اما در رساله *تبارشناسی اخلاق*، هردو نظام اخلاقی را مورد حمله قرار می‌دهد و اخلاق معطوف به قدرت را مطرح می‌کند و سرچشمه و غایت هنجارهای اخلاقی را دگردوستی مسیحی نمی‌داند. او در کتاب *فراسوی نیک و بد* که

^۱. نویسنده و فیلسوف آلمانی: Paul Ree

در سال ۱۸۸۱-۸۶ بعد از چنین گفت زرتشت منتشر شد به بیان نظریه خود و نقد اخلاق مسیحی می‌پردازد. او در این کتاب اندیشه‌های خود را نه به صورت مستقیم بلکه به شکل تمثیل و طنز بیان می‌کند.

۲-۲. دیدگاه اخلاقی نیچه

نیچه فیلسوفی است که بیشترین نظریات خود را درباره اخلاق بیان کرده است. او در مورد اخلاق با تمام مبانی که از قبل موجود بوده است، مخالفت کرد. قبل از او هم اندیشمندان و فیلسوفان، خودپرستی را مذموم و شفقت و غیر دوستی را تحسین می‌کردند، اما نیچه خودپرستی را حق دانسته و شفقت و رحم را عیب می‌دانست. او از اخلاق دینی یا همان اخلاق مسیحی دوری می‌کرد. براساس نظر او ارزش‌های اخلاقی مسیحی با ارزش‌های واقعی اخلاق فرق دارد. از نظر او اخلاق مسیحی باعث زوال و انحطاط انسان و اهانت و تحقیر غرایز انسان می‌شود. اخلاق مسیحی در واقع می‌خواهد مانع پیشرفت و رشد انسان‌های برتر شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۱) او می‌گوید: «اخلاق طرز فکر خاص انحطاط‌پذیرفتگانی است که با آرزوی کینه‌جویی برانگیخته شدند تا با زیان زدن به زندگانی، انتقام خود را بستایند».

براساس نظر او انسان آرمانی که اخلاق مسیحی نشان می‌دهد انسانی مریض و ضعیف است که باید کنار گذاشته شود. او اخلاق مسیحی را نقد می‌کند، اما نقدی که می‌کند نقدی سازنده و اصلاح‌گرنیست بلکه نقدی ویران‌گرانه و نابودکننده است. او در واقع نمی‌خواهد اخلاق را بازسازی و ترمیم کند بلکه می‌خواهد بنیاد اخلاق را برفکند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۲) او می‌گوید: «مسیحیت با ترغیب انسان‌ها به کسب کمالاتی چون انسان دوستی، شفقت، خیرخواهی، تسلیم و سرسپاری، شخصیت واقعی انسان را سرکوب می‌کند و آن را از شکوفایی بازمی‌دارد. دین یکی از عواملی است که باعث شده انسان در مرتبه‌ای پست بماند چون آنها با رسیدگی به بیچارگان، ضعیفان و دردمندان باعث ناامیدی افراد قدرتمند شده‌اند و باعث شده است که جامعه در همان مرتبه ضعیف و بدون رشد بماند (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۲). نیچه در کتاب *فراسوی نیک و بد* می‌گوید: «دین‌های فرمان‌فرما که تاکنون

بوده‌اند از علت‌های اصلی فروماندن انسان در نوع پست بودند؛ زیرا آنچه می‌بایست نابود شود را نگه داشتند» (نیچه، ۱۳۷۴، ص ۱۰۹).

او معتقد است مردان روحانی مسیحیت با آرامش بخشیدن به دردمندان و دل‌دادن به ستم‌دیدگان و برگرداندن پریشان‌روانان و شوریده‌حالاتان به جامعه باعث خراب‌شدن نژاد اروپایی شدند. این وارونه‌کردن تمام ارزش‌هاست. آنها با این کار نیرومندان جامعه را خرد و امیدهای بزرگ را پوچ کردند. در پیروزی، سروری و خودکامگی اختلال ایجاد کردند و همه غرایز والای انسان را نابود کردند. عشق به فرمان‌روایی در زمین را به نفرت از زمین تبدیل کردند. اینها اصل برابری در پیشگاه خدا را بر سرنوشت اروپا فرمان‌روایی کردند و اروپایی امروز در واقع فردی ضعیف، مریض و حقیر شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۳). نیچه گاهی با اشاره و کنایه در مورد آیین مسیحیت، آداب و رسوم و اخلاق آن سخن گفته است و معتقد است که حضرت عیسی علیه السلام به علت گریه و زاری و افسرده‌حالی مردم آن زمان، شوق مرگ بر او چیره شده است. نیچه می‌نویسد: «اگر عیسی علیه السلام هم چندان می‌زیست که من زیسته‌ام، خودش آموزه‌هایش را رد می‌کرد، چنان نجیب بود که رد می‌کرد» (اسکندری‌جو، ۱۳۸۹، ص ۲۵۹).

او می‌گوید وقتی این‌گونه اغراق‌آمیز بر دگر دوستی و ترحم بر خلق نگاه می‌کنند تمدن غرب را دگرگون می‌کنند. وی می‌گوید که اندیشمندان باستان، فضیلتی به اسم ترحم و دگر دوستی را نفی می‌کردند. او در قسمتی از رساله تبارشناسی اخلاق می‌نویسد: «ترحم همیشه اثری ناامیدکننده داشته و انسان با احساس ترحم از توانایی و پویایی خویش دور می‌شود. احساس ضعف و ناتوانی، اثری رنج‌آور در حیات ما دارد که با احساس دلسوزی بر دیگری و خیم‌تر خواهد شد» (اسکندری‌جو، ۱۳۸۹، ص ۲۹۹؛ دولوز، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵). بر اساس برداشت نیچه، دیانت باعث نفی حیات و زندگی می‌شود و رنج‌آور است. مهمترین آنها ترحم و احساس رنج ناشی از آن است. در تصویر نیچه از انسان آرمانی، جایی برای ترحم نیست. او معتقد است که ترحم چیزی نیست جز شیفتگی بیمارگون، ضعف بزرگ اراده و به وجود آورنده قرارداد میان بندگان است که بردگی آنها را جاودانه می‌کند. اعتراض او بر مسیحیت هم این بود که مسیحیت این احساس بیمارگونه را تا سرحد تنها معیار فضیلت ارتقا داده و راه را برای اخلاق بردگی وی

هموار کرده است (پلانتینگا، ۱۳۸۲؛ ص ۷۷). مسیحیت، ترحم نفس را تضعیف می‌کند. انسان باید اظهار ترحم کند، ولی باید مراقب باشد که واجد آن نشود؛ زیرا دین‌داران بخت برگشته آن قدر ابله هستند که می‌پندارند اظهار ترحم، والاترین فضیلت جهان است.

او معتقد است که فرهنگ مدرن غرب دچار مایخولیا شده است. مایخولیا مردمانی هستند که از همدردی با شخص دیگر و علاقه به او مایخولیایی می‌شوند. این نوع همدردی چیزی جز بیماری نیست. نوعی مایخولیای مسیحی هم وجود دارد که گریبان‌گیر مردمان مذهبی می‌شود که رنج و مرگ مسیح را در پیش چشمان خود دارد. (نیچه، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶) او این شکل شاکله اخلاق مسیحی را مورد حمله قرار می‌دهد. نیچه در بیان تعریف اخلاق عقیده دارد که اخلاق در واقع چیزی است که امروز سبب زندگی انسان‌ها از اخلاق می‌شود. دشمن خود را دوست داشتن و خواری کردن خود در برابر او از اخلاق انسان سرچشمه می‌گیرد و انسان این اخلاق را از نیاکان خود به ارث می‌برد. نیچه از اخلاقی که مردم اروپای امروزی دارند به اخلاق حیوان گله‌ای تعبیر می‌کند. او اخلاق متداول را اخلاق بردگان و گله‌ای می‌نامد و در برابر آن از اخلاق سروران سخن می‌گوید. بردگان مخالف ارزش‌های اخلاقی و الیبتاران بودند و به کمک یهودیان، قیامی اخلاقی به راه انداختند و بالاخره پیروز شدند و به این دلیل که اخلاق بردگی اخلاق پیروز است بحث قیام تاریخی دوهزارساله اخلاق بردگان و الیبتاران غافل مانده است. ریشه شورش بردگان، نفرت و بی‌بازی آنها از اشراف و الیبتاران است (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸).

الیبتاران و اشراف اگر این بردگان را تحقیر می‌کردند برای این بود که نشان دهند اینها در درجه پایین‌تری قرار دارند نه اینکه از نظر اخلاقی آنها را تحقیر کنند. شورش بردگان هم به این دلیل نبود که آنها مورد ظلم و آزار اشراف قرار گرفته‌اند بلکه به این دلیل بود که آنها می‌دیدند که اشراف خودشان را برتر می‌دانند به همین دلیل آنها کارهایی را که به نفع بردگان و به ضد اشراف بود را خوب می‌دانستند. نیچه معتقد است که اخلاق بردگان ریشه در نفرت و انزجار آنها از قشر اشراف دارد. او معتقد است که اخلاق مسیحی که این همه به محبت و نوع دوستی تأکید می‌کند برآمده از کینه و نفرت است و به همین دلیل ارزشی ندارد. (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۹) اخلاق سروران و اشراف در واقع بازگشتی است به فرهنگ اساطیری یونان قدیم که قهرمانان آن مظهر همه ارزش‌های اخلاقی و انسانی آن روزگار بودند. نیرومندی

و تندرستی دلاوری و قهرمانی، ماجراجویی رقص و بازی‌های رزمی و زیبایی‌ارزش‌های اخلاق و الیتباران و اشراف را تشکیل می‌دهد. اخلاق سروران و الیتباران ریشه در زندگی دارد برخلاف اخلاق بردگان که در بیزاری و نفرت ریشه دارد. سروران خودشان ارزش‌آفرینند، خوب و بدشان آن است که خودشان خوب و بد بخوانند (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۲). او می‌گوید اخلاقی که در بین بردگان جاری است را نباید به سرکردن تعمیم داد. هر تمدنی متشکل از سروران و بردگان است. بردگان می‌خواهند اصول کلی ارزش‌های خود را تعمیم دهند و همه افراد حتی اشراف را با آن اصول ارزیابی کنند. نیچه مدعی است این کار نادرست است. بنابراین، دو طبقه را نباید با هم یکی گرفت. در اخلاق بردگان صفاتی مثل همدردی، مهربانی و فروتنی که به سود فرودستان است با ارزش هستند، اما چون اشراف و سروران برای فرودستان خطرناک هستند بد شمرده می‌شوند (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۲).

اخلاق بردگان همان اخلاق گله‌ای است و ارزش‌های آن نیز همان نیازهای گله‌ای را نشان می‌دهد. نیچه گرایش‌های مردم سالار و جامعه‌گرا را برخاسته از اخلاق مسیحی و بردگان می‌داند و آن را با وصف بیزاری می‌شمرد. او منکر مطلق ارزش نیست بلکه فقط از ارزش‌های بردگان انتقاد می‌کند و می‌خواهد به ارزش‌های الیتباران بشارت دهد. او معتقد است که بردگان مقدمه وجود اشراف هستند. آنها امکان ظهورش را فراهم می‌کنند و فقط به این دلیل به بردگان نیاز است، اما بردگان نباید ارزش‌های خود را به اشراف و سروران تحمیل کنند. بردگان باید بیایند و بروند تا اشراف و سروران پیشرفت کنند. (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳) بنابراین، نابرابری و عدم تساوی انسان‌ها و پذیرش نابرابری طبیعی از مهمترین اصول اخلاقی نیچه است. او با فریاد برای برابری و مساوات میان انسان‌ها مخالف بود. او حتی با نظام دموکراسی که قدرتمندان را هم سطح مردمان عادی می‌کرد، مخالف بود. از نظر او انسان‌ها در دو دسته اکثریت و اقلیت هستند و آن دسته اکثریت در واقع وسیله‌ای هستند برای پیشرفت و بالا رفتن آن دسته اقلیت. مردم عادی باید برای پدید آمدن مرد برتر ننج بکشند. مردم عادی هیچ اهمیتی ندارند و فقط وسیله برای رفاه بیشتر اشراف هستند.

برهمن اساس با تقسیم‌بندی انسان‌ها به اکثریت و اقلیت می‌توان از دو نوع اخلاق سخن گفت: یکی اخلاق بردگی یا همان اخلاق دینی که با تشویق انسان‌ها به سجایا و فضائل، آنها را به بردگی و سرخم کردن عادت می‌دهد و دیگری اخلاق سروران که در پی قدرت مطلق هستند و ابرمرد از میان آنها برمی‌خیزد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۴) از نظر نیچه، نیک در اخلاق یعنی، آنچه که حس قدرت را در انسان تشدید می‌کند و بد یعنی، آنچه که باعث ناتوانی انسان می‌شود. او می‌گوید: «اگر بشردوست شویم و به ستم دیدگان و دردمندان کمک کنیم، نمی‌توانیم به مرد برتر برسیم». بر اساس نظر او این نوع انسان نیست که غایت است بلکه ابرمرد غایت است، پس هدف جامعه باید رسیدن به ابرمرد باشد و این چیزی است که در فطرت انسانی نهفته شده است. دغدغه نیچه آزاد کردن سروران از قید و بند آداب اخلاقی بردگان است و برای این هدف باید ابرانسان ظهور کند، باید اخلاق عمومی را کنار گذاشت چون چنین اخلاقی برضد طبیعت، شور و هیجان است و باعث بیماری کسانی می‌شود که به آن پایبند هستند و اشراف و سروران که ابرمرد از میان آنها برمی‌خیزد نباید به آدابی تن دهد که باعث کاهش شور و هیجان و زندگی طبیعی آنها شود. او معتقد است به جای سخن گفتن از برابری انسان‌ها باید به انسان برتر اندیشید و کسب قدرت را سرلوحه اهداف انسانی قرار داد و برای رسیدن به این هدف به فلسفه‌ای نیاز است که نیرومند را نیرومندتر و خسته از دنیا و ضعیف را نابود کند. نیچه حقیقت انسان را در بدن او خلاصه می‌کند و روح و جان را ابزاری برای خدمت بدن می‌داند. از همین رو سعادت را در نکوداشت تن می‌داند و هرچه باعث رشد و پرورش جسم و غریزه‌های انسانی شود از نظر او فضیلت است و با هرچه که مخالف غریزه‌های طبیعی و فطری انسان باشد، ستیز می‌کند.

نیچه حتی با کسانی که تن را خوار می‌کنند یعنی، همان اخلاقیون ستیز می‌کند. به همین دلیل با اخلاق دینی مخالف می‌شود. وی معتقد است آنها حرف از چیزی فراتر از طبیعت و زمین می‌زنند و پای آخرت را به میان می‌آورند و دشمن تن و دشمن غرایز انسانی هستند. آنها با نفسانیات و شهوانیات مخالفت می‌کنند. او با افرادی که پایبند به دین هستند و هوای سرای آخرت را در سر دارند و به زمین و لذت‌های دنیایی پشت کرده‌اند و رنج‌های آن را به جان می‌خرند به شدت مخالفت می‌کند. او خدا را با عدم برابر می‌داند و به مرگ خدا معتقد است و این نیست‌انگاری را در عرصه اخلاق به دنبال دارد.

براساس نظر نیچه با نبودن خدا، اخلاق دینی که بر جوامع بشری حاکم است بدون پشتوانه می ماند. وقتی حقیقت انسان، بدن و جسم او باشد زندگی، زندگی جسم است. باید بدنی شاداب و فربه و استوار داشت و از میان غرایز به غریزی بها داد که باعث شادابی و رشد جسم انسان می شود. به همین دلیل او از اخلاق سروران و والاتباران سخن می گوید و اخلاق منداول دینی را که مایه دلگرمی ضعف ها و ناتوانان و بیماران است را پست و بی ارزش می داند. اخلاق به زندگی نه می گوید و حقیقت انسان را تحقیر و غریز او را سرکوب می کند. به گمان او اخلاق دگردوستانه سبب پژمردن خود دوستی می شود و بازدست دادن خود دوستی، بهترین چیز از دست می رود. ترک سود خویش یا گزینش زیان خویش به نفع دیگری راهی است به سوی تباهی.

نیچه اخلاق انسانی را قانون طبیعت برابر می داند و معتقد است که در قانون طبیعت برابری نیست، پس در میان انسان ها هم نباید برابری وجود داشته باشد. انسان به اندازه میزان قدرتش برخوردار از حق است. هرچه قدرتش بیشتر، حقوقش هم بیشتر از دیگران است و هرچه ضعیف تر باشد حقوق کمتری دارد. این نظریه او که جامعه را به قانون طبیعت تمثیل می کند، الهام گرفته از نظریه اصل تنازع بقای داروین است. در زمینه های اخلاقی از این نظریه داروین استفاده های فراوانی شده است. داروین در اصل تنازع بقا می گفت که اساس زیست و حیات در عالم این است که جانداران با یکدیگر در حال جنگ و مبارزه هستند و آنکه قوی تر است، باقی می ماند و جانداران در غربالگری طبیعت غربال می شوند و طبیعت در جنگ و کشمکش دائمی که حیوانات با یکدیگر دارند، غربال می کند و اصلح را برای بقا انتخاب می کند و اصل بقا برای موجودی است که در میدان مبارزه بهتر توانسته خود را نگه دارد و حریف را از بین ببرد. نیچه از این اصل نتیجه گرفته است و می گوید که در حیات همه جانداران و همچنین در حیات انسان این اصل برقرار است و جنگ و تنازع اصلی در زندگی انسان هاست و انسانی که قوی تر باشد، باقی می ماند و معتقد بود که طبیعت به سوی انسان برتر سیر می کند و انسان کامل باید در آینده به وجود آید. انسان کامل یعنی، انسان قوی تر و نیرومندتر، انسانی که اخلاق ضعیف پرورانه در وجود ندارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۷)

۲-۳. نقد نظریه اخلاقی نیچه

این نظریه هم مانند سایر نظریات و مکاتب بشری با تناقضات و ایرادهای عمده‌ای همراه است که سیل انتقادات را به سوی خود روان کرده است. نیچه دچار تفریط فراوان شده و خیلی از مبانی عالی انسانی را زیر سؤال برده است به همین دلیل نقدهای زیادی از نظر جنبه‌های عقلی دینی بر آن وارد شده است.

۲-۳-۱. نگاه افراطی او به قدرت

نگاه افراطی نیچه به قدرت، مسیحیت را به دلیل کشاندن انسان به ذلت و زبونی نقد می‌کند، اما خود او نیز به قدرت ارزش بی‌نهایت و مطلق می‌دهد که برای رهایی از ظلم‌پذیری به وادی ظلم و ستمگری کشیده می‌شود. در نظریه او اصل، قدرت بود و هر چیزی که باعث زیر سؤال رفتن قدرت می‌شد، منفور بود، حتی کارهای نیک و عادلانه‌ای که عامل تضعیف‌بودن را بد می‌دانست. (خواص، ۱۳۹۴، ص ۴۴) در نظر او تعریف حسن و قبح بستگی به حس قدرت و افزایش نیروی انسانی دارد. حسن چیزی است که قدرت انسان را افزایش دهد و قبح چیزی است که انسان را ناتوان کند. احساس خوشبختی یعنی، احساس قدرت بیشتر. این نظریه جوازی می‌دهد به تمام جنایتکاران و ظالمان تاریخ که برای کسب قدرت هر کاری می‌توانند انجام دهند، هر ظلمی و هر قتل و خون‌ریزی روا بود چون آنها این کار را برای کسب قدرت می‌کردند.

هیتلر جنایتکاری که در جنگ جهانی دوم جان میلیون‌ها انسان را گرفت از تأثیرپذیرفتگان اخلاق نیچه بود و کار خود را با نظریه نیچه توجیه می‌کرد. او می‌گفت: «ما باید به قانون طبیعت احترام بگذاریم و اراده خود را بر قدرت بیشتر و قوی شدن بگذاریم و اگر خود را ضعیف و خمود بدانیم حیوانات وحشی ما را خواهند درید و دیگرردی از حیات بر زمین نخواهد ماند، پس این گونه می‌توان این نظریه را نقد کرد که آیا نیچه این جنایات و ظلم‌ها را فضیلت اخلاقی می‌داند. آیا ظلم کردن برای کسب قدرت بیشتر و دست به هر کاری زدن نشانه اخلاق‌مداری است. از این تناقض آشکار و بدیهی است که ظلم و جنایت، فضیلت نیست و هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پذیرد. این درست است که قدرت ارزشمند است و ضعف و ناتوانی ناپسند، اما اینکه از ارزش طبیعی قدرت، ارزش ذاتی را نتیجه گرفت، نادرست است.



۳. مقایسه اخلاق انسانی با قانون طبیعت

نیچه اخلاق انسانی را بر یک واقعیت طبیعی و غیر اختیاری منطبق می‌کند. در واقع این نظریه را از نظریه تنازع در بقای داروین نتیجه گرفته است. بر اساس این نظر، موجودات ضعیف و ناتوان پایمان می‌شوند و راه برای شکوفایی قدرتمندان باز می‌شود. او می‌خواهد قانون اخلاقی را از قانون طبیعت استخراج کند در حالی که طبیعت بی‌جان و خالی از اختیار و اراده و انگیزه و حاوی قوانین جبری نمی‌تواند مبنای اخلاقی قرار بگیرد. در اخلاق انسانی، اختیار و اراده نقش اصلی دارد. انسان موجودی مختار است و تمام افعال خود را با اختیار خود انجام می‌دهد. (خواص، ۱۳۹۴، ص ۴۵) قلمروی طبیعت، قلمروی پدیده‌های جبری و بدون اراده و اختیار است، اما اخلاق انسانی از اراده، اختیار، شعور و درک سرچشمه می‌گیرد، پس تطبیق نظام اخلاقی انسانی با قوانین جبری طبیعت امری نادرست است.

۴. کاستن شأن انسانی تا مرحله حیوانی

نیچه قدرت طلبی را اقتضای فطرت و طبیعت می‌داند. در واقع ارزش انسان را تا حد حیوانات درنده پایین می‌آورد و این با همان کرامت انسانی که مدنظر خود او بود، تناقض دارد. آیا خوی حیوانی برای کسب قدرت و صفت درندگی با کرامت انسانی سازگار است. (خواص، ۱۳۹۴، ص ۴۵) انسان به علت ابعاد مختلفی که دارد، به دلیل قوایی که دارد، مثل قوه عاقله مثل قدرت اراده و اختیار از کرامت بالایی برخوردار است و تفاوت‌های بنیادی با حیوانات دارد، اما این نظریه نیچه بعد درنده‌خویی حیوانی را بر انسان‌ها منطبق می‌کند و شأن و منزلت انسانی را تا حیوان پایین می‌آورد. انگار که او چنین می‌پنداشته که تنها راه برای بقا و برتری یافتن در دنیا تنازع و غلبه بر دیگران است در حالی که بدون تنازع و درگیری هم می‌توان زندگی خوبی داشت.

۵. تعمیم تعالیم افراطی مسیحیت به تمام ادیان

نیچه بدون اطلاع صحیح از سایر ادیان به‌ویژه اسلام، انتقاداتی را که متوجه مسیحیت تحریف شده بود به همه ادیان تعمیم می‌دهد در حالی که اگر او با اسلام آشنا بود هرگز به چنین دیدگاهی نمی‌رسید. دین اسلام قدرت را خوب می‌داند، اما مصداق قدرت حقیقی را خداوند می‌داند. انسانی که طالب قدرت

واقعی است باید به خداوند تقرب پیدا کند و متصل به قدرت مطلق او شود. (خواص، ۱۳۹۴، ص ۴۵)

بسیاری از تعالیم تحریف شده مسیحیت و کلیسا که به وادی افراط بیش از حد و دین زدگی می رود در اسلام نیست. هیچ گاه اسلام غرایز طبیعی بشر را نفی نمی کند و با آن ستیز نمی کند. اسلام این غرایز را می پذیرد، اما مخالف بی بندوباری نیز هست و برای استفاده صحیح از این غرایز راه حل هایی را ارائه می دهد. اسلام انسان را تارک الدنیا و فارغ از زندگی مادی نمی کند بلکه هر انسانی حق دارد از لذت های مادی و دنیایی در جای خود به شیوه صحیح آن استفاده کند. در اسلام خمودگی معنایی ندارد بلکه اسلام و تعالیم آن انسان را به سمت شادابی، پویایی و تحرک وامی دارد.

اسلام دینی است که به تمام جنبه های فطری و غریزی بشر توجه دارد، پس نباید تعالیم تحریفی و افراطی مسیحیت را به تمام ادیان تعمیم داد. این یکی از اشتباهات نیچه بود. صفاتی مثل نوع دوستی، مهربانی، شفقت و رحم باعث سرکوب شخصیت انسانی نمی شود بلکه همه اینها صفاتی هستند که در فطرت انسانی قرار دارد و اگر با اینها مقابله شود مانند این است که شخصیت انسانی سرکوب می شود. اسلام تأکید می کند که همه انسان ها برابرند و عدالت باید بین همه به صورت یکسان برقرار شود. البته به این نکته نیز باید توجه کرد که در دین مسیحی هم به جز مواردی که دچار افراط و تفریط شدند کلیت اخلاق آن را نمی توان محکوم کرد. در این مورد باید حق انصاف را رعایت کرد. کلیت اخلاق و ارزش های اخلاقی کافی زندگی دنیا نیست بلکه حیات بخش است، اما برخی دچار افراط شده اند.

۶. انکار جهان آخرت

نیچه، اخلاق مسیحی را آخرت گرا و دنیاستیز می داند و آخرت را توهمی بیش نمی داند. او اخلاق دینی را نیست انگار می داند و معتقد است که ارزش های اخلاقی از یک سو نافی امر مثبت و واقعیت یعنی، زندگی دنیایی هستند و از یک سو خواهان امری موهوم و کاذب یعنی، سرای آخرت هستند، پس اخلاق دینی پوچ و تهی است. در این باره باید گفت که هستی شناسی و جهان بینی نیچه تنگ نظرانه است. او با انکار آخرت و خدا دامنه هستی را در عالم ماده محدود می کند. وقتی به جای سکوت در این باره به صراحت منکر آن شده است انکاری که هیچ پشتوانه عقلی و استدلالی پشت آن نیست، پس انکار و رد بدون

دلیل، پذیرفتنی و مقبول نیست. او هیچ دلیلی برای انکار آخرت اقامه نکرده و حرفی بی اساس زده است (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۰) درحالی که اگر از منظر دین نگاه کند دلایل زیادی برای اثبات آخرت اقامه شده است. دین، انسان را منحصر در دنیا و بعد مادی نمی داند. تمام افعال انسان، تمام اخلاقیات انسان با سعادت و کمال او ارتباط دارد. اگر رفتاری در کمال و سعادت انسان نقش داشته باشد صفتی ارزشی و اخلاقی خواهد بود، پس مبانی ارزیابی صفات اخلاقی، سعادت اخروی انسان است.

۷. جسم و بدن در مقابل روح و روان

نیچه معتقد است که هویت انسان در جسم و تن او خلاصه می شود. زندگی او چیزی جز رسیدگی و رشد بدن و تن نخواهد بود. از نظر او بهادادن به روان و روح باعث پژمردگی جسم و بدن می شود. براساس دیدگاه او جان و روان ابزاری است برای خدمت به بدن که بتواند به رشد و توانایی خود برسد. وی می گوید: «در گذشته، روان و جان با ذلت و خواری به تن و بدن می نگریست. روح، تن را رنجور و تکیه و گرسنه می خواست، اما حقیقت این است که روان چیزی جز مسکینی و آلودگی و نفرت باری نیست». او می گوید: «مسیحیت، انسان را در روح خلاصه می کند و اراده را از او سلب می کند و اجازه نمی دهد که انسان حواس خود را بر زمین متمرکز کند».

این نظریه مورد انتقاد متألهین قرار گرفته است. در دیدگاه دینی، انسان دارای دو بعد جسمی و روحی است و این روح است که اصیل است و بر جسم شرافت دارد. در دین اسلام هم در قرآن آمده است که خداوند روح آدمی را به خود نسبت می دهد و این حاکی از شرافت روح است. (حجر: ۲۹) ملاصدرا هم در مراحل آخر پیدایش نفس می گوید که روح، مالک بدن می شود و این نفس است که بدن را به ادامه حیات وامی دارد، پس همه اینها حاکی از شرافت نفس و جان آدمی است که نقطه مقابل نظریه نیچه است. او با ارجحیت جسم و تن بر روح و روان به دنبال تقویت جایگاه انسان در عالم هستی بود، اما در حقیقت با محدود کردن انسان در جسم و تن باعث سقوط و سرکوب شأن و منزلت او شده است. او در نظریه خود، روان را چیزی بی ارزش و آلوده و دشمن جسم می داند و از این طریق به اصالت انسان توهین کرده است. اگر حقیقت انسان، جسم و بدن است دیگر انسان چه مزیتی بر حیوان دارد. اینجا انسان

مانند همان حیوان است که به دنبال ارضای غرایز طبیعی خود می‌رود و برای رسیدن به آن چنگ و دندان می‌اندازد. پس اگر بتوان با عقل سلیم به این قضیه نگاه کرد، اگر بتوان حقیقت انسانی را شناخت، اگر بتوان کمی از آموزه‌های درست و صحیح ادیان مطالعاتی داشت، انسان تا این حد دروادی نادانی فرو نمی‌رود.

۸. نسبت‌گرایی در اخلاق

نسبیت در ارزش‌های اخلاقی چیزی است که در نظریه نیچه مشاهده می‌شود. او معتقد است انسان است که ارزش‌گذاری می‌کند و هیچ کاری را فی‌نفسه ارزشمند یا ضد ارزش نمی‌داند و آن را به افراد می‌سپارد. در واقع هیچ معیار نهایی و بنیادینی را برای ارزش‌ها قائل نیست. هیچ تکیه‌گاهی را برای ارزیابی مثبت یا منفی بودن چیزی نمی‌گذارد. از نظر او قدرت هم امری نسبی است و چیزی به نام قدرت مطلق وجود ندارد. او معتقد است که هیچ عنصری در عالم ارزشمند نیست بلکه هرکس می‌تواند با معیارهای خود آن را ارزشمند کند. هر ملتی به طور مستقل از دیگران می‌تواند ارزش‌گذاری کند. در حالی که باید گفت نسبت ارزش‌های اخلاقی که نیچه به آن معتقد است، صحیح نیست. چنین نظری به نیست‌انگاری مطلق روی می‌آورد. هر چیزی فی‌نفسه و بالذات، دارای ارزش است. اگر فاقد ارزش باشد، انسان با امید به چه چیزی و با ملاحظه کدام چیز دست به ارزیابی بزند. افعال اختیاری انسان در ارتباط با کمال حقیقی و سعادت نهایی او ارزیابی می‌شود. اگر رفتاری در تأمین کمال و سعادت انسان نقش مثبت داشته باشد آن خوب ارزیابی می‌شود و اگر نقش منفی داشته باشد بد ارزیابی می‌شود، پس تأثیر مثبت یا منفی بودن رفتار در سعادت انسان امری حقیقی، نفس‌الامری، ثابت و دائمی و خوب و بد بودن رفتار هم امری ثابت و دائمی است. (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۱)

۹. تفاوت اخلاق هنجاری و اخلاق نیچه‌ای

نقد نیچه از اخلاق بسیار اغراق‌آمیز بلکه برعکس و وارونه است؛ یعنی خود او به نوعی بی‌اخلاقی دچار است؛ زیرا عدم تعهد به اصول ثابت اخلاقی و عمل بر اساس اخلاق فردی، زمینه هرج و مرج جامعه را فراهم می‌کند که در نتیجه، حقوق افراد ضایع می‌شود و انسان را از رسیدن به تعالی و رشد باز می‌دارد؛

چون فقدان اخلاق در سیاست اجتماعی و نهادهای عمومی اجازه می‌دهد فقر و ناامیدی به‌طور گسترده از نسلی به نسل دیگر پایدار بماند و موجب کشمکش می‌شود و وضعیت نامشخص اقتصادی، ویژگی‌های اساسی زندگی بشر افراد را تعریف می‌کنند. بنابراین، بیشترین مسئولیت را در عدم شکوفایی و تعالی انسان دارد. در یک جامعه اخلاقی‌تر با تعهد واقعی به عدالت اجتماعی و برابری انسان‌ها افرادی خلاق و دانشمند و افراد قابل تحسین بیشتری وجود خواهد داشت، پس بسیاری از ادعاهای نیچه درباره اثرات منفی اخلاق، سوداگرانه و تخیلی هستند. نیچه درحقیقت، مکتب اخلاقی نظام‌یافته که دارای تئوری‌های هنجاری باشد مانند نظریه کانت و غیره را ارائه نمی‌دهد بلکه نظر او خالی از هرگونه استدلال و استحکام است و دلیل محکمی پشت ادعای او نیست، پس واضح است که نقدهای زیادی بر آن وارد شود.

۱۰. عدم تمیزافتادگی و خشوع

این نقدی است که شلر (Max Ferdinand scheler) فیلسوف آلمانی بر اخلاق نیچه وارد می‌کند. شلر معتقد است که بین افتادگی و خشوع فرق است، اما نیچه از این دو نوع برداشت غلط دارد و هر دو نوع را می‌کوبد. تصور نیچه این بود: «دوست داشتن کسانی که از ما نفرت دارند یا از خودگذشتگی و یا دعای خیر برای کسانی که از ما کینه دارند در واقع مستلزم نوعی انفعال است که تنها راه توجیه آن عجز و ناتوانی از انتقام‌جویی است. به همین دلیل او این نوع رفتارها را در زندگی روبه زوال تعبیر کرده است». این نوع برداشت غلط است. افتادگی برآمده از ضعف و نفرت از خود و خشوع و تواضع برگرفته از قدرت و نیروی حیات و روح عمیق است (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۲).

۱۱. نقد ابرمرد نیچه

نیچه معتقد است که غایت و هدف زندگی، ظهور ابرمرد است، اما رسیدن به این ابرمرد با فروکاستن انسانیت به مرحله حیوانیت پدید می‌آید که این خود تناقضی در باطن این نظریه است. ابرمرد کسی است که با کسب قدرت، توانایی و استعداد به این درجه رسیده است، اما راهی که او را به این درجه رسانده راهی ضد انسانی است و با روحیه درنده‌خویی حیوانی مطابق است. حال چگونه فروکاستن

انسان باعث پیدایش ابرانسان می‌شود. (عزیزخانی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۳) همچنین در مورد مصداق ابرمرد و قهرمانی که نیچه به آن معتقد است اشکالاتی وارد است. اگر منظور از ابرمرد کسانی باشند که در عرصه‌های زندگی بشر مثل علم و سیاست و اخلاق به قله‌های بلند رسیده باشند و استعداد‌های خود را شکوفا کرده باشند در این صورت اخلاق مؤید چنین افرادی است. در اسلام چنین افرادی کرامت و عزت دارند و اسلام چنین افرادی را نادیده نمی‌گیرد. در اسلام قهرمانان مانند حضرت محمد ﷺ و حضرت علی ؑ شهرت دارند. در واقع این موارد مصداق ابرمرد در نگاه نیچه نیستند. در نگاه او افرادی مثل ناپلئون دیونوسوس و غیره قهرمان هستند؛ یعنی کسانی که زندگی افراد زیادی را برای جاه‌طلبی خود گرفتند و ظلم‌های زیادی رواداشتند. پس از این طریق می‌شود فهمید که ابرمرد مورد نظر نیچه فقط کسانی هستند که برای جاه‌طلبی و قدرت مانند حیوانات وحشی عمل کردند و از ظلم و جور دریغ نکرده‌اند نه افرادی که به عدالت، امانت، جوانمردی و شجاعت مشهور بوده‌اند (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۰).

۱۲. ناسازگاری اخلاق نیچه با عقل سلیم

دیدگاه نیچه با عقل سلیم ناسازگار است. او هرگونه ترحم و عطف‌ت را نادرست می‌داند در حالی که برخی ضعیفان و ناتوانان در ضعف و ناتوانی خود مقصر نیستند، پس شایسته رحم و عطف‌ت هستند. همچنین این در فطرت انسانی است که به بیچارگان و ناتوانان کمک کند. در واقع همین نظریه نیچه مخالف غریزه و طبیعت انسانی است. او این دیدگاه خود را با محوریت طبیعت انسانی بیان کرده است، اما خودش دچار نقض همین طبیعت انسانی شده است. این در فطرت و طبیعت انسان است که به دیگران ترحم و عطف‌ت کند، همه انسان‌ها با عقل سلیم خود عدالت را خوب و ظلم را بد می‌دانند، اما نیچه این را نمی‌پذیرد. (خواص، ۱۳۹۴، ص ۴۷)

۱۳. نتیجه‌گیری

با بررسی‌ها در مورد دیدگاه اخلاقی نیچه این نتیجه به دست می‌آید که دیدگاه نیچه‌ای پیرامون اخلاق این است که وی سجایا و فضائل اخلاقی را ضدارزش می‌داند و آن را عامل فروماندن انسان در پستی و

ضعف معرفی می‌کند. همچنین وی تمام ادیان و تعالیم دینی را فاقد ارزش و نافی حیات و زندگی انسان می‌داند، اما این دیدگاه و برداشت نیچه از اخلاق نقدهایی دارد. از اشکالات وارد بر نظریه وی موارد ذیل بیان شد:

- نگاه افراطی او به قدرت؛

- مقایسه اخلاق انسانی با قانون طبیعت؛

- کاستن شأن انسانی تا مرحله حیوانی؛

- تعمیم تعالیم افراطی مسیحیت به تمام ادیان؛

- انکار جهان آخرت؛

- نسبیت‌گرایی در اخلاق؛

- ناسازگاری اخلاق نیچه با عقل سلیم.

بنابراین، می‌توان گفت که دیدگاه نیچه در اخلاق، مردود است و نوعی ضد اخلاقی قلمداد می‌شود.

فهرست منابع

۱. استرن، جوزف پیتر (۱۳۸۷). نیچه. مترجم: فولادوند، عزت‌الله. تهران: طرح نو.
۲. اسکندری جو، علی محمد (۱۳۸۹). نیچه زرتشت. تهران: نشر آمه.
۳. پلانتینگا، الوین (۱۳۸۲). دین و معرفت‌شناسی. مترجم: جندقی، بهروز. نشریه معرفت، شماره ۷۴، ص ۷۷-۸۸.
۴. خواص، امیر (۱۳۹۴). بررسی رابطه دین و اخلاق از نگاه نیچه. نشریه معرفت/اخلاقی، شماره ۱۵، ص ۳۷-۴۶.
۵. دولوز، ژیل (۱۳۸۶). جستاری در اندیشه‌های نیچه. مترجم: مهرپور، حامد. تهران: جامی.
۶. عزیزخانی، احمد، و عالمی چراغعلی، حمزه (۱۳۹۲). نظریه ابرمرد و نقد آن از منظر آموزه‌های دینی و مبانی عقلی، نشریه انسان پژوهی دینی، شماره ۳، ص ۱۱-۳۲.
۷. فرنستل، ایفو (۱۳۹۰). فریدریش نیچه. مترجم: عبداللهی، علی؛ فیروزآبای، سعید. تهران: هرمس.
۸. کرد فیروزجایی، یارعلی (۱۳۸۶). جنین گفت نیچه. تهران: انتشارات جوان.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره).
۱۰. موسوی، حمزه (۱۳۹۲). نقد شلبر برداشت نیچه از مسیحیت و اخلاق آن. نشریه پژوهش‌های اخلاقی، شماره ۱۲، ص ۱۹۷-۲۰۸.
۱۱. نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۷۴). فراسوی نیک و بد. مترجم: آشوری، داریوش. تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۲. نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۴). انسانی زیاده‌انسانی. مترجم: ابوتراب، سهراب؛ محقق نیشابوری، محمد. تهران: نشر مرکز.